


جانشین

با کدام مبانی؟

گفت و گو با دکتر عماد افروغ 

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اشاره:

جهانی شدن یا جهانی سازی که در حال حاضر از گفتن‌های رایج در کشور است، سؤالات بی شماری را پیش روی اندیشمندان قرار داده است که هر کدام از آنها نیاز به پاسخ گویی دارد. اما در میان همه‌ی سؤالات آنچه بیش از همه نیاز به پاسخ گویی دارد پرسش و پاسخ در زمینه‌ی مبانی معرفتی این پدیده می‌باشد و آن این است که آیا «جهانی شدن» با مبانی معرفتی مدرنیته سازگاری دارد یا خیر؟ این گفت و گو در صدد پاسخ گویی به این پرسش برآمده است.

● **انگیزه** با نام و یاد خدا بحث را با تعریفی از جهانی شدن شروع بفرمایید.

■ افروغ: بسم الله الرحمن الرحیم؛

جهانی شدن یک مفهوم پارادکسیکال و مناقشه بردار است. تعاریف و تعبیر مختلفی از آن شده است، اما در کل می‌توان گفت که جهانی شدن به معنای صوری و لغوی قضیه، یعنی فضا، زمان و جغرافیا را پشت سر گذاشتن، و شاهد یک سری ارتباطات فراملی و بین‌المللی بودن. در میان اندیشمندان غربی اولین کسی که روی جهانی شدن به طور سیستماتیک کار کرد، «رونالد رابرتسون» بود که دیدگاه‌اش منشأ تعریف دیگری از جهانی شدن! از جمله مالکوم واترز شد. تعریف واترز از جهانی شدن عبارتست از: «فرآیندی که در آن قید و بندهای

جغرافیای حاکم بر روابط اجتماعی و فرهنگی از بین می‌رود و مردم به طور فزاینده‌ای از کاهش این قید و بندها آگاه می‌شوند.»

رابرتسون در تعریف خود جهانی شدن را مساوی سیاره‌ای شدن می‌گیرد و معتقد است که به تراکم جهان و به تشدید آگاهی درباره‌ی جهان، به عنوان یک کل، می‌انجامد و وابستگی متقابل را دربردارد. نقطه‌ی عزیمت رابرتسون از بحث جهانی شدن، اصول‌گرایی اسلامی بوده است. وی در کتابش به این مطلب اعتراف دارد که جریان بنیادگرایی اصولی که معرف تلفیق دین و سیاست است و همچنین داعیه‌ی حکومت جهانی را داشت نقطه‌ی آغازی است برای درک و تفکر او نسبت به مسئله‌ی جهانی شدن.

«آتونی گیدنز» در تعریفی ساده از آن به عنوان «فاصله‌گیری زمانی - مکانی» یاد می‌کند. یعنی حادثه‌ای که مثلاً در فلان روستای دورافتاده اتفاق می‌افتد دیگر محدود به همان روستا نیست، بلکه از طریق شبکه‌های اینترنت و تکنولوژی اطلاعات، به آسانی قابل انتقال به کسی که در نقاط بسیار دور زندگی می‌کند، می‌باشد. یا محصولی که در واقع در یک روستایی تولید می‌شود نوع محصول و کیفیت محصول تابع تقاضای آن طرف دنیا نسبت به این محصول صورت می‌گیرد.

البته «دیوید هاروی» با بیانی دقیق‌تر از این مسئله به عنوان «تراکم زمانی و مکانی» یاد می‌کند. در تراکم می‌گوید زمان که سریع‌تر می‌شود، فاصله هم کوتاه‌تر می‌گردد، فاصله دیگر فاصله‌ی حقیقی نیست، فاصله‌ی مجازی است، بحث اینترنت فاصله و فضای حقیقی نیست. گویی یک دهکده‌ی کوچکی ایجاد شده، هم به لحاظ زمانی و هم به لحاظ مکانی، و نکته مهم این است که فضا توسط زمان تنظیم می‌شود، یعنی زمان تفوقی پیدا کرده بر فضا. این‌ها تعاریف و تعابیری است که از این مسئله ارائه شده است، ولی قدر متیقنی که از جهانی شدن ارائه شده و

می‌توان آن را پذیرفت همین بُعد ارتباطاتی و اطلاعاتی آن است. به این معنا که در واقع ما به یک مسئله‌ای رسیده‌ایم به نام تکنولوژی اطلاعات که این تکنولوژی اطلاعات زمان نمی‌شناسد، فضا نمی‌شناسد، و یا به تعبیر صحیح‌تر فضا در اختیار زمان درآمده است.

● **انرژی** به نظر شما این بحث در میان اندیشمندان غربی چه انعکاسی داشته است؟

■ **افروغ**: البته در غرب منتقدین زیادی آراء و نظریات خودشان را در برابر جهانی دیدن این ارتباطات و نظام اجتماعی دیدن آن مطرح کرده‌اند، یکی از جامعه‌شناسان معروف «مانوئل کاستل» سه جلد کتاب در مورد عصر ارتباطاتی و یا شهر اطلاعاتی نوشته که با نگاه اقتصادی با مسئله برخورد کرده است. به نظر کاستل جهانی شدن یا ارتباطی شدن، یک مثلث سه ضلعی است، که اولین ضلع آن نظام سرمایه‌داری است، لذا می‌بینیم تمامی کسانی که درباره‌ی جهانی شدن بحث کرده‌اند، اصلاً سرمایه‌داری را عمل جهانی شدن می‌دانند. شما یک نفر را پیدا نمی‌کنید که در مورد جهانی شدن مطلب نوشته باشد و توجه به بُعد سرمایه‌داری و سودگرایی آن نداشته باشد. به نظرم تذکر این مطلب در

این جا لازم است و آن این که آنهایی که در کشور به دنبال پیوستن به سازمان‌های مرتبط با جهانی شدن مثل صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی و... هستند، آیا به بُعد سرمایه‌داری آن توجه دارند یا نه؟ اگر ما می‌خواهیم راه سومی را برای بشر رقم بزنیم هماهنگی نظری و اقتدار و انسجام عملی لازم است.

● **انتهی** اگر اجازه بفرمائید این بحث را که به صورت تذکر بیان نمودید به طور مبسوط در جای خودش به آن خواهیم پرداخت.

■ **افروغ**: ضلع دومی که مانوئل کاستل برای این مثلث ذکر می‌کند، اطلاعات‌گرایی به مثابه شیوه‌ی جدید توسعه است، که توسعه جنبه‌ی نرم‌افزارانه پیدا می‌کند تا جنبه‌ی سخت‌افزارانه، و از ضلع سوم آن به عنوان تکنولوژی اطلاعات یاد می‌کند.

● **انتهی** به نظر جناب عالی چرا بحث جهانی شدن بعد از دهه‌ی ۸۰ که در واقع دوران مباحث پست مدرنیسم است پا به میدان می‌گذارد، و این آیا با مبانی نظری مدرنیته سازگاری دارد، یا نه، و اصلاً با مبانی معرفتی مدرنیسم می‌توان مبانی معرفتی جهانی شدن را پایه‌گذاری کرد؟

■ **افروغ**: غرب برای برون رفت از بن بست پست مدرنیسم، که مدرنیسم را به چالش کشیده بحث جهانی شدن را مطرح

کرده است. چون به هر حال مدرنیسم حکایت از نوعی انسان‌گرایی داشت که انسان را به جای خدا نشانده بود، اما با شکست روبرو شد و با جریانی روبرو شد به نام پست مدرنیسم که اصلاً نتیجه اصل ثابتی را برنمی‌تابد، هیچ فراروایتی را معتقد نیست، و هیچ بنیادی را برنمی‌تابد، در نتیجه بنیاد مدرنیسم را دارد می‌زند. لذا مدرنیسم برای حیات خودش می‌آید مقوله‌ای را به نام جهانی شدن مطرح می‌کند، جهانی شدن فقط بعد اقتصادی و ارتباطی‌اش نیست، بلکه باید آن را در یک سطح کلی دید، یک نظام اجتماعی است. این در واقع می‌خواهد خودش را نجات بدهد از آن چالش‌هایی که مدرنیسم با آن روبرو است و امروز در قالب پست مدرنیسم مطرح شده است و برای نجات خودش فرافکنی می‌کند، آن هم در کشورهای به اصطلاح جهان سوم، در کشورهای جنوب، در واقع خودش را باز تولید می‌کند، و بیشترین هژمونی را امروزه سرمایه‌داری در جهان سوم دارد به دست می‌آورد. در خودش با بن‌بست‌های زیادی دست به گریبان است، اما خیلی راحت می‌آید از طریق یک سری روشن‌فکران وابسته، مشروعیت خودش را دوباره به دست

می‌آورد. من بر این مطلب می‌خواهم تأکید مضاعف داشته باشم، که اصلاً مدرنیسم و لیبرالیسم امکان بقاء ندارند، زیرا وقتی مدرنیسم انسان را جانشین خدا می‌کند مسیر را هموار می‌کند برای این که خدا زیر سؤال برود، اصل غایی و حقیقه‌الحقایق نیز زیر سؤال برود، وقتی این‌ها زیر سؤال رفت خود به خود سر از پست مدرنیته‌ای درمی‌آورد که انسان را هم می‌کشد، این انسانی‌کشی نتیجه‌ی منطقی آن خداکشی است. امروز نهیلیزم و هیچ‌انگاری نیچه بار دیگر از غرب سر برآورده است، غرب دچار بحران معرفتی است.

نهیلیسم نیچه چه بود؟ او می‌گفت خدا مرده، دیگر نیازی به وحی نیست، ما همه چیز را خودمان تشخیص می‌دهیم، نیازی به فرهنگ نیست، نیازی به سنت نیست، نیازی به جامعه نیست، این‌ها همه خرافه‌اند. هر چیزی که به عقلانیت فردی و تجربی من نیاید باید طردش کرد، طردش کردند، انقلاب فرانسه را رقم زدند، انقلاب فرانسه نتیجه‌ی آموزه‌های لیبرالیسم است، اما بلافاصله بعد از انقلاب فرانسه واکنش‌ها شروع شد، واکنش‌های محافظه کارانه مفرط ایجاد شد، و خلاصه می‌بینیم در برابر آن فردگرایی منسوب به

روشن‌گری یک دفعه یک جمع‌گرایی خانمان سوز به نام فاشیسم ظهور می‌کند. نتیجه‌ی منطقی آن افراط این تفریط است، و فاشیسم را نیچه پیش‌بینی کرده بود. گفته بود دیگر ملاکی برای صدق هیچ چیز نداریم، همین بحث‌هایی که امروز مطرح می‌شود، نسبیّت، یعنی ما هیچ چیز را نمی‌توانیم داوری کنیم، شما همان قدر بر حق هستید که من، شما همان قدر بر خطا هستید که من. در نتیجه هیچ داوری هم نسبت به باورها و ارزش‌ها وجود نخواهد داشت، دیگر هیچ ملاکی برای داوری نیست. در نتیجه بحث نسبیّت ارزشی مطرح می‌شود، و این در واقع مبنای ظهور فاشیسم است. شما ببینید هیتلر به عنوان کسی که برآمده از دوران مدرن است، مدرنی که می‌گوید، عقلانیت فردی و می‌گوید من زیر بار هیچ سلطه‌ای نمی‌روم، فقط فرد را می‌بینم و بس. چطور می‌شود این فرد عقلانی تجربی در زمان هیتلر این گونه شیفته‌ی هیتلر می‌شود و فریاد «های» هیتلر او بلند می‌شود، یعنی از دل آن فردگرایی افراطی، از دل آن مبنای معرفتی خداکشی یک فاشیسم بروز و ظهور می‌کند. حالا بار دیگر پست مدرنیسم هم همان است.

● **انریخته** با توجه به مطالبی که بیان داشتید می‌توان چنین نتیجه گرفت که با پست مدرنیسم نمی‌توان به جنگ مدرنیسم رفت در حالی که بعضی‌ها این گونه فکر می‌کنند.

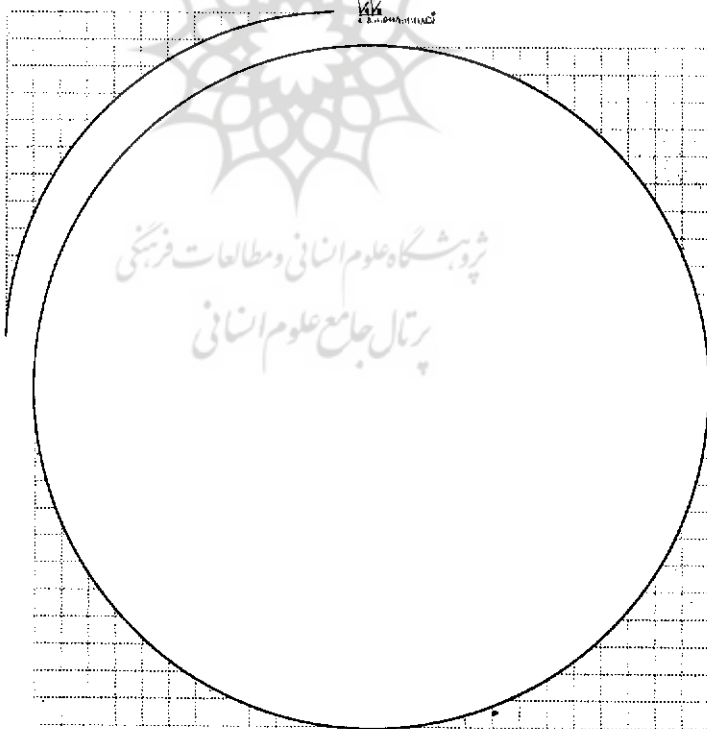
■ **افروغ**: این خطای بزرگی است که عده‌ای تصور می‌کنند که با پست مدرنیسم می‌توان به جنگ مدرنیسم رفت زیرا پست مدرنیسم از ذات مدرنیسم برآمده است، دلالت اجتماعی آن است. اگر شما به پست مدرنیسم چنگ زدید به این معناست که گویا شما به هیچ چیز چنگ نزده‌اید. یعنی بی‌هویتی، عدم قطعیت، این تکثرگرایی که

امروز مطرح می‌کنند، این تکثر شک است، تکثر یقین نیست، تکثر تردید است.

● **انریخته** اگر بخواهیم تا این‌جا مطالب را به اختصار جمع کنیم، می‌توانیم بگوییم به نظر جناب عالی جهانی شدن در واقع همان مدرنیسم است، پدیده‌ی نوی نیست. الا این که برای فرار از تضادهای خودش چاره‌ای ندارد جز این که به درون جهان سوم سرازیر شود.

■ **افروغ**: بله، متفکرانی مانند ماکس وبر، دورکیم، مارکس و بعد مارکسیست‌های نوینی مثل والراشتاین، فرانک، بارون و غیره، همه‌ی این‌ها، قبلاً گفته‌اند، وبر

بحث عقلانیت را مطرح می‌کرد، البته از آن به عنوان یک قفس آهنینی یاد می‌کرد و می‌گفت به هر حال اجتناب‌ناپذیر هم هست. تاریخ به این سمت می‌رود. هر چند که برخورد خوش بینانه‌ای هم نداشت، مارکس



هم بحث جهانی خودش را مطرح کرد، در قالب حکومت پرولتاریا، دورکیم هم بحث تمایز یافتگی را مطرح می‌کرد که شاید جهانی شدن امروز خیلی شبیه به آن چیزی است که دورکیم می‌گفت منتهی دورکیم وقتی که تراکم را مطرح می‌کند، مسئله‌ی فضا برایش اهمیت دارد. در حالی که این جا نوعی تراکمی است که در واقع زمان حاکم بر فضا است، همان طور که در ابتدای سخن گفته شد.

● **انرژی** حالا اگر موافق هستید در مورد تضادی که به نظر تان جهانی شدن با مبای مدرنیسم دارد به ادامه بحث بپردازید.

■ افروغ: به اعتقاد من جهانی شدن با توجه به نسبتی که با سرمایه‌داری دارد، با سه تضاد مواجه خواهد شد. بر این اساس جهانی شدن در غرب امکان وجودی نخواهد داشت.

آن سه تضادی که سرمایه‌داری از آن رنج می‌برد، عبارتند از:

۱) خود ویران‌گری خرد خود بنیاد است. یعنی خرد خود بنیادی که مدرنیته براساس آن بنا نهاده شده، خود ویران‌گر است، که خود ویران‌گری‌اش را در مطالب قبلی در فاشیسم و نیهیلیسم و پست مدرنیسم اشاره کردم، به این معنا که اگر شما اعتقاد به یک

حقیقة الحقایق، به یک ارزش نهایی، نداشته باشید در واقع تکیه‌گاه خرد را از آن گرفته‌اید، یعنی این عقل صرف بدون توجه به آن وجود ضروری، کانون شک و تردید است، و ما این را در تاریخ هم می‌بینیم.

۲) تضاد دیگری که سرمایه‌داری اسیر آن است و کاری هم نمی‌تواند برای آن بکند، تضاد بنا و مبناست، مبنای سرمایه‌داری براساس آموزه‌های جان لاک است، که آموزه‌های لیبرالیستی است؛ دولت حداقل، یعنی یک حقوق طبیعی انسان‌ها دارند که دولت باید به این حقوق اولیه توجه داشته باشد، مثل مالکیت، حیات و آزادی، این‌ها سه حقی هستند که جان لاک ذکر می‌کند. حال سؤال اصلی این جاست که آیا بنای سرمایه‌داری براساس این دولت حداقل است؟ پس امپریالیسم چگونه توجیه و تعبیر می‌شود. این سرمایه‌داری که امروز بُعد جهانی پیدا کرده و فضای جغرافیایی را درنور دیده، آیا با دولت حداقل که در قالب دولت‌های ملی قابل تعریف هستند، قابل جمع است؟ مگر این که این مبنا را کنار گذاشته باشد و من اطمینان دارم که این مبنا را کنار گذاشته است، پس چرا در بحث‌های فرهنگی خودش می‌آید بحث آزادی و دموکراسی را مطرح می‌کند، لذا

عملاً می‌بینیم که بنایی را که برپا ساخته، هیچ سختیت و تناسبی با این مبنا ندارد. (۳) تضاد سومی که سرمایه‌داری با آن روبرو است، تضاد سود و نیاز است، سود سرمایه‌دار و نیاز مردم، اگر شما رفتید به سمت سرمایه‌داری در نتیجه خط بطلانی کشیده‌اید روی نیازهای مردم، یعنی دولت رفاه، عدالت اجتماعی، خدمات اجتماعی و تأمین اجتماعی، فی‌نفسه با سود سرمایه‌داری سر آشتی ندارد. اگر دیدید در سرمایه‌داری گاهی هم به مسئله رفاه توجه شده این به خاطر چالش با رقیب روسی خودش بوده است.

● **انزلیت** به نظر شما امرهای فرار از این دام هژمونی که غرب فراهم کرده چیست و چگونه می‌توان اسیر این یافته‌ها و بافته‌ها نشد؟

■ افروغ: آن چه که به نظر می‌آید و خیلی هم مهم است این است که انسان بتواند از لابلای این حجم انبوه از اطلاعات، فریب نخورد و حرف خودش را بزند و با قاطعیت هم حرف خودش را بزند و روی پای خودش بایستد. لذا در قدم اول برای این کار بایستی جهانی شدن را خوب شناخت. خوب شناختن آن معطوف به این نیست که صرفاً آن را به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی دید. یکی از اشکالاتی

که بر جامعه‌شناسی وارد است، که شاید هم بتوان گفت به عمد بوده، انفکاک آن از فلسفه است، افتخار علوم اجتماعی جدید این است که از فلسفه بریده و قطع رابطه کرده است. گرچه امروزه ما جریاناتی را در غرب می‌بینیم که بازگشت به فلسفه را تداعی می‌کنند، انسان اگر از فلسفه برید یعنی خودش را از نگاه کلان محروم کرد، و از توجه به مبانی معرفتی و نظری، خودش را غافل نمود اسیر یافته‌ها و بافته‌ها خواهد شد. چرا حضرت امام خمینی (ره) موفق شد یک انقلاب شکوه مندی را رقم بزند؟ چون هیچ وقت اسیر این یافته‌ها و بافته‌ها نشد، بلکه یک نگاه فلسفی به این عالم داشت، از گذشته عبرت گرفته بود و یک انقلاب عظیمی را رقم زد، انقلابی که متأسفانه در دست ما مهجور مانده و ما غافلیم از پیام‌های خارجی آن، ابعاد بین‌المللی آن، و جای تأسف دارد نسبت به آنانی که انقلاب را محصور کردند، در چارچوب جغرافیای ایران.

یکی از دوستان بنده بعد از رحلت امام خمینی (ره) می‌گفت یک زمانی چشم ما به دهان امام دوخته شده بود، براساس رهنمودهای امام موضع‌گیری خودمان را هماهنگ می‌کردیم ولی الان متأسفانه

چشممان دوخته شده به تهدیدات جهانی، و انعکاس آن را نیز در جریان‌های روشن فکری خودمان به وضوح می‌بینیم، در تمامی بحث‌ها اعم از سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اصلاحات و... در حالی که اگر فردا این واکنش نیازگرایی بر سودگرایی غرب و سرمایه‌داری فائق بیاید و یک موج عدالت خواهی غرب را فرا بگیرد، که الان دارد می‌گیرد، ما می‌توانیم براساس آموزه‌های امام که فرمود هر کجا ظلم هست ما برای مبارزه با آن آماده هستیم، می‌توانیم پیش قراول این موج عدالت خواهی باشیم یا حداقل شدت بخش به آن باشیم. از این رو به اعتقاد بنده ما باید هر چه بیشتر حوزه‌ی ارتباطی خودمان را با ادیان گسترش بدهیم. قدم اول این است که از درون اسلام این کار را شروع کنیم، بعد با ادیان دیگر، آن هم براساس آموزه‌ی

توحید، توحیدگرایی را ما بایستی مطرح کنیم، جوهرگرایی را باید مطرح کنیم، این جوهر که آمد بقیه هم خواهد آمد، و از طریق ابزارهای ارتباطاتی خود آنها هم می‌توانیم به چالش با آنها بپردازیم.

یکی از جامعه‌شناسان به نام گرامشی می‌گوید: این ابزارهای ارتباطاتی و رسانه‌ای ابزار هژمونی نظام‌های سلطه‌گر هستند. اما چاره چیست؟ برویم یک ابزار جدیدی ابداع و اختراع بکنیم؟ می‌گوید: خیر، از طریق همان ابزارها می‌شود استفاده کرد و با آنها به مقابله برخاست. به نظر من از مهم‌ترین ابزارهایی که در اختیار ماست فطرت خداجوی بشر است، و این کم سرمایه‌ای نیست.

● **اندرپیت** با تقدیر و تشکر از جناب عالی و
آرزوی توفیق روزافزون برای شما.